

ضمیمه 3

به مقاله‌ی «جنگ در اوکراین، نتیجه‌ی نقشه‌ی امپریالیزم جهانی برای سلطه بر روسیه و به قدرت رسیدن فاشیزم نو در سطح جهانی»

موضع جمعی از گرایش سوسیالیزم انقلابی ایران

روسیه‌ی امروز

در مقاله‌ی اصلی، ما تأکید کردیم که موضع ما نه تنها بر ضد جنگ و جنگ افروزی امپریالیزم غرب است، بلکه موضع ما از الیگارش‌ی سرمایه‌دار روسیه هم دفاع نمی‌کند و حمله به اوکراین این کشور محکوم است، اگر چه کشورهای ناتو، پوتین را در موقعیتی قرار دادند که مجبور به عکس‌العمل شد. ما در اینجا نشان خواهیم داد که روسیه خیلی زودتر از این‌ها باید محکم در مقابل امپریالیزم غرب می‌ایستاد و کلاً انحلال اتحاد جماهیر شوروی و پیمان ورشو، خیانت بزرگ اولیگارش‌ی سرمایه‌دار اواخر رژیم استالینیستی به خون‌های ریخته شده در انقلاب اکتبر 1917 و کل طبقه‌ی کارگر جهان بود.

همچنین در مقاله آورده‌ایم که در جنگ دوم جهانی، پس از حمله‌ی نازی‌های آلمان به اتحاد جماهیر شوروی، در نهایت این شوروی بود که توانست فاشیست‌های نازی را مغلوب و نابود کند. البته برای این کار بهای گرانی با جان انسان‌ها پرداخته شد و در ضمیمه 2 نشان دادیم که این در واقع آمریکا نبود که نازیسم را شکست داد، بلکه اتحاد جماهیر شوروی بود که نهایتاً در این مبارزه پیروز بیرون آمد.

مبارزه و پیروز بیرون آمدن اتحاد جماهیر شوروی علیه هیتلر در جنگ دوم جهانی، ربطی به موقعیت و موضع روسیه‌ی امروز در قبال فاشیزم ندارد. اتحاد جماهیر شوروی در زمان آن جنگ، با وجود اینکه از ستم بوروکراسی استالین و حزب کمونیست‌اش رنج می‌برد، اما آثار باقیمانده از انقلاب باقی بود و این برای طبقه‌ی کارگر اتحاد جماهیر شوروی روشن بود

که بروز فاشیسم در آلمان، اساساً برای نابودی اتحاد جماهیر شوروی و انقلاب اکتبر 1917 و به عبارت دیگر مبارزه میان فاشیسم سرمایه داری با انقلاب سوسیالیستی طبقه ی کارگر بود. امروز توده ی مردم کشورهای اتحاد جماهیر شوروی که از بازماندگان آن دوران هستند، هنوز هم یاد آن انقلاب را ارج می نهند و به پرچم سرخ احترام می گذارند. این به هیچ وجه بدان معنا نیست که پس پوتین و الیگارشی های حاکم در روسیه ی امروز نیز همین طور فکر می کنند، نه! همان طوری که پوتین هم در یکی از سخنرانی هایش آشکارا بیان نمود، خود او، در تضاد طبقاتی با لنین قرار دارد و وضعیت بد سیاسی امروز روسیه را به گردن لنین و سیاست های او می اندازد.

با توجه به ماهیت سرمایه داری نظام حاکم بر روسیه ی امروز، نمی تواند از روسیه انتظار داشت که با فاشیسمی که از اوکراین سر بلند کرده بجنگد، زیرا برای مبارزه با خیلی از خصلت های نظام سرمایه داری، باید پیش از هر چیز، موضع سوسیالیزم انقلابی را داشت و نه موضع یک اولیگارشی عقب افتاده اقتدارگرا. به عبارت دیگر، روسیه (یا حتی چین) به علت ماهیت طبقاتی سرمایه داری، روزی اگر مثل کشورهای غربی به مرحله اوفول خود برسد و در منجلاب بحران ساختاری سرمایه داری گیر کند، می تواند برای جلوگیری از رشد مبارزات کارگری و احتمال انقلاب سوسیالیستی به فاشیسم پناه ببرد.

روسیه دست امپریالیزم را دیر خواند

در مورد اولیگارشی روسیه بعد از منحل شدن پیمان ورشو باید گفت که ساده لوحانه بقدری از فروپاشی باقیمانده های دولت کارگری و به قدرت رسیدن و چپاول ثروت های ملی (نه تنها در روسیه که در تمام کشورهای اتحاد جماهیر شوروی) خرسند بوده و در پوست خود نمی گنجیدند که متوجه نشدند چرا امپریالیزم غرب به سرکردگی آمریکا، پس از انحلال پیمان ورشو اقدام به انحلال ناتو نکرد و روسیه به ویژه کورکورانه در ابتدا خواهان پیوستن به ناتو شد و آمریکا دست رد به سینه اش زد. سپس خواهان عضویت در اتحادیه اروپا گردید و باز با آن هم مخالفت شد.

این اولیگارشی عقب افتاده در قدرت، باز هم مست از به قدرت رسیدن، متوجه نشد که گرگ سیاه بزرگ زیر لحاف مادر بزرگ خوابیده است. لذا فکر می کرد که وقتی امپریالیزم آمریکا قوی می دهد، حتماً به آن عمل هم می کند! اما از سال 1989 تا 2004 طول کشید تا

اولیگارشی حاکم بر روسیه درک کند که این که در تخت مادر بزرگ خوابیده، زیاد شبیه مادر بزرگ نیست. با وجود این نشست و خوش خیالانه نظاره کرد تا پس از پیوند آلمان شرقی و غربی، ناتو در آلمان یکی از پایگاه های نظامی مستقیم آمریکا گردید؛ آمریکا کشورهای همسایه شمال شرقی روسیه را (استونی، لیتوانی و لتوی) عضو ناتو کرد؛ امپریالیسم غرب به افغانستان، عراق، لیبی و سوریه حمله کرد (جای تعجب دارد که روسیه در مقطع جنگ با سوریه، برای دفاع از حکومت اسد وارد جنگ شد، اما باز هم متوجه خطر نسبت به خودش نشد)¹. تنها موقعی که آمریکا تصمیم گرفت گرجستان را عضو ناتو کند، تازه کنتور پوتین و دستگاهش افتاد و بعد مسئله عضویت اوکراین، دیگر مثل این بود که گرگ سیاه بزرگ، بعد از رفتن به خانه همسایه، حالا در خانه ی اولیگارشی روسیه را زده بود و اگر پوتین نمی جنبید، گرگ سیاه بزرگ در را شکسته و وارد خانه می شد.

نتیجه اینکه موضع ما در رابطه با پوتین و اولیگارشی فاسد و اقتدارگرای روسیه این است که مسخ قدرت و ثروت شدن و از هوش رفتن، می تواند سر انسان را به باد بدهد.

موضوع اینکه این جنگ در نهایت به کدام طرف خواهد رفت و به نفع یا ضرر چه اردوگاهی تمام می شود، در ظرفیت این ضمیمه نیست.

زنسکی یهودی

اگر چه زنسکی خود ظاهراً طرفدار فاشیسم نیست، اما دستگاه او را فاشیست های اوکراینی ای که ناتو تعلیم داده و سرمایه ی مالی مخارج آن را فراهم کرده، می گردانند. لذا اگر چه او خود را یهودی می نامد، اما صرف یهودی بودن، چیزی را تعیین نمی کند. پشتوانه ی مالی به روی کار آوردن زنسکی، یک سرمایه دار درجه یک یهودی در اوکراین است. رینات آخوتوف، ثروتمندترین فرد اوکراین، در همدستی با ناتو در تلویزیونی که خود صاحب آن است، برنامه ای نمایشی گذاشت که در آن زنسکی کم دین نقش رئیس جمهور را بازی کرد. از طریق آن نقش، زنسکی معروف و محبوب گردید. امروز، آن نقش را زنسکی در حقیقت به عهده گرفته است. کسی که حاضر باشد برای منافع شخصی خود، با فاشیست ها کنار بیاید، با فاشیست ها فرقی ندارد، فقط پالانش فرق می کند. لذا از نظر ما این مذهب، قوم، زبان یا نژاد نیست که در سیاست تعیین کننده است؛ تنها یک عامل اساسی و تعیین کننده وجود دارد و آن پایگاه طبقاتی است. خیلی ها ممکن است، از افشار تحت ستم جامعه برخاسته باشند، ولی

به خاطر منافع، کیش شخصیت و پایگاه اجتماعی و شهرتی که بورژوازی به آن‌ها اهداء می‌کند، حاضرند خود را بفروشند.

زیرنویس:

1- ناگفته نماند که این خوش‌بینی در ذات تز منشویکی و بوروکراسی استالینیستی همیشه وجود داشت. ایدئولوژی سوسیال دموکراسی متکی به خوش‌بینی و سازش با بورژوازی است. در مورد خاص شوروی بعد از لنین، باید دقت کرد که بوروکراسی استالینیستی محصول ضعف و عقب‌نشینی طبقه‌ی کارگر روسیه در مبارزه با بوروکراسی و توطئه‌های امپریالیزم بود. اما پایگاه بوروکراسی استالینیستی در ایدئولوژی سوسیال دموکرات نهفته بود و از اینرو بود که حتی استالین هم در مورد هیتلر مرتکب همان اشتباهی شد که امروز پوتین شده است. روی مدوف می‌گوید:

«طی ماه‌های پیش از شروع جنگ، دستگاه‌های مخفی نظامی شوروی حتی تندنویسی یادداشت‌هایی از فیلمارشال والتر فون براوخیچ را بدست آوردند. این یادداشت‌ها حاوی تحلیلی از تمرین‌های نظامی ارتش آلمان در بهار 1941 و تنظیم جزئیات مختلف هجوم علیه شوروی بود. ریشارد سورگه از ژاپن اطلاعات فوق‌العاده مهمی فرستاد. او، در مه 1941، و بار دیگر در ژوئن، نه تنها جزئیات جریان حمله‌ی آینده‌ی آلمان را ذکر کرد، بلکه همچنین تعداد نفرات ارتش، طرح‌های عملیاتی و جهت حمله‌های بزرگ را روشن کرد. این گزارش‌ها فوراً به استالین تسلیم شدند. استالین روی آن‌ها نوشت «برای آرشیو»، «بایگانی شود» و توجهی به آن‌ها نکرد. عده‌ای می‌گویند استالین و گولیکف قصد داشتند سورگه را احضار کنند و به عنوان «ایجادکننده‌ی وحشت» و «مأمور نالایق اطلاعاتی» به مجازات برسانند. عده‌ای دیگر می‌گویند که شولنبورگ، سفیر آلمان در اتحاد شوروی و رقیب مخفی هیتلر، تا آنجا پیش رفت که چند هفته قبل از حمله، به شوروی هشدار داد. و. گ. دکانوزف، سفیر شوروی در آلمان، دوست بریا و محرم اسرار استالین، در آن هنگام در مسکو بود. شولنبورگ او را به شام دعوت کرد و از او خواست به استالین خبر بدهد که ممکن است هیتلر در آینده‌ی نزدیکی به اتحاد شوروی ضربه‌ای وارد سازد. اما استالین به حرف‌های شولنبورگ نیز بیش از مطالب سورگه، روزولت و دیگران، اعتنا نکرد. او گمان کرد که

گزارش سفیر آلمان فقط حيله و شاننازی از جانب هیتلر است تا امتیازات تازه‌ای از اتحاد شوروی بگیرد.» از کتاب «در دادگاه تاریخ»

16 آوریل 2022

27 فروردین 1401